

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس پنجاه و چهارم

سید محمد حسینی طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قلت: يا أبا عبد الله! ما حقيقة العبوديّة؟ قال: ثلاثة أشياء؛ أن لا يرى العبد لنفسه فيما خوّله الله ملكاً، لأنّ العبيد لا يكون لهم ملك، يرون المال مال الله يضعونه حيث أمرهم الله به، و لا يدبر العبد لنفسه تدبيراً.

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می فرماید: حقیقت عبودیت در این سه مطلب خلاصه می شود؛ یکی اینکه بندگان برای خود احساس ملکیت و تملک نمی کنند. چون بنده هیچ تملک در وجود خودش نمی بیند و هر چه دارد او را ملک مولا می داند، مردم هم باید به همین گونه باشند. و دوم اینست که تدبیری برای خود نیاندیشند، چون بندگان تدبیر برای خود نمی کنند. تدبیر عبد تدبیر مولا است. به هر نحوه و به هر قسم که بخواهد، بنده را به همان نحو و به همان قسم راهنمایی می کند و او از خود اختیار ابراز وجود و ابراز اراده ای جز اراده مولا ندارد و مسأله سوّم اینست که جمله اشتغالش به آن چه باشد که خداوند امر می کند و نهی می کند.

بحث در جلسات گذشته راجع به کیفیت حرکت انسان در جامعه و نحوه تطبیق افراد با موازین دینی در حکومت اسلامی بود. مسائلی به عرض رفقا و دوستان رسید تا اینکه صحبت به اینجا منتقل شد که مبنای شرع و مبنای دین در حکومت اسلامی بر مبنای و محوریت توحید است. یعنی برخلاف سایر حکومتها در دنیا که محوریت بر اساس شخص و منافع شخصی می گردد و این مسأله کاملاً مشهود است در بین حکومتهایی که ما مشاهده می کنیم و جنبه تحزب نه به معنای صحیح آن که عبارت است از اداره و مدیریت که راجع به این قضیه ان شاء الله در یک جلسه ای باید مسائلی را به عرض برسانم و کیفیت نظرات مرحوم والد - رضوان الله علیه - در اداره جامعه اسلامی در چهارچوب تشکیل حزب اسلامی در یک جلسه ای مفصل باید در آن جا عرض بشود. نه، به معنای گروه گرایی و حزب گرایی و زد و بند سیاسی که الآن در بین حکومتها در دنیا به این کیفیت مطرح است. احزابی که در دنیا تشکیل می شود هیچ کدام از این احزاب دلشان به خاطر جامعه نسوخته و برای سعادت و رفاه جامعه این کار را نمی کنند. اگر این کار را می کنند بنابراین باید چنانچه تشخیص مصلحت اهم می دهند کنار بروند. ولی می بینیم نخیر، خیلی سفت و محکم منصب و صدارت را می چسبند و تا پای جان و هر چه که تصور می رود هم جلو می روند. این معلوم می شود مسأله این طور نیست.

من یادم است یک وقت رهبر فقید انقلاب مرحوم آیت الله خمینی - رضوان الله علیه - ایشان یک مطلبی را فرمودند و بسیار مطلب خوبی هم بود. ایشان فرموده بودند که: اگر شخصی از مسئولین و افراد - لابد همه

هم شنیدند دیگر، یک مسأله باصطلاح خصوصی هم نبوده - اگر شخصی از افراد احساس کند که در منصبی هست و در صدارتی قرار دارد، مسئولیتی دارد و شخصی بهتر از او می‌تواند متصدی بشود - ایشان فرموده بودند که - شرعاً این شخص باید کنار برود و آن فرد دیگر را جایگزین کند و این مطلب مطلب صحیحی است، مطلب خوبی است.

در یکی از شهرستانها من صحبت می‌کردم تقریباً شاید یکی دو سال از این فرمایش ایشان گذشته بود. من آنجا به افراد گفتم، گفتم: این حرف را همه ما شنیدیم دیگر؟ همه گفتند: بله شنیدیم. گفتم: من حالا از شما سؤال می‌کنم؛ چند نفر را شما سراغ دارید که به حرف ایشان عمل کردند تا به حال؟ یک نفر را نشان بدهید که ایشان آمده گفته: من در این پست و منصبی که هستم از من لایق‌تری هم وجود دارد. یعنی می‌توانیم بگوئیم هر شخصی در هر موقعیتی که هست واقعاً در این ایران شصت میلیونی خودش را بالاتر می‌داند. این که امکان ندارد، این که نمی‌شود این طور. پس بنابراین باید یک قدری بیشتر تأمل کنیم.

علی‌کلّ حال، مسأله در حکومت اسلامی بر اساس محوریت توحید است. یعنی شخص در این حکومت مطرح نیست، به خلاف سایر موارد و سایر اماکن و سایر مواقف مختلفه که محوریت بر اساس خودیت و منافع خود است از جنبه‌های مختلف، و وقتی که در این قانون و در این مکتب خودیت مطرح باشد طبعاً تقدّم و تصادم در اینجا مطرح می‌شود. افراد می‌گویند: به چه دلیل شما باشید و ما نباشیم؟ آن هم می‌گوید: به چه دلیلی شما باشید و ما نباشیم؟ در این جا تصادم پیش می‌آید، همه می‌ریزند به جان هم. لذا شما در سایر موارد، در سایر جاها مشاهده می‌کنید در انتخابات که می‌شود همه می‌اقتند به جان هم؛ این می‌گوید: من باشم تو نباش، او می‌گوید: تو نباش و من باشم. چرا؟ چون مسأله بر اساس مصلحت نیست، بر اساس خودیت است، بر اساس من بودن است. التفات کردید؟ این حکومتها نمی‌تواند حکومت مصلحتی و منطقی و عقلانی و بر اساس مصالح جامعه باشد، این حکومتها بر اساس مصالح فردی است.

اما در مکتب الهیّین که همان مکتب انبیاء الهی و ائمه علیهم‌السلام و ولّات منتصب از ناحیه آنها و اولیاء الهی است، در این مکتب اصلاً مسأله خودیت معنا ندارد، مسأله محوریت خود معنا ندارد، مسأله بر اساس محوریت توحید است و رعایت و انتخاب اصلح. حالا آن اصلح هر کسی می‌خواهد باشد. فرد اصلح به حال نظام و اصلح به حال مسائل نظام، آن شخص در حکومت الهیّین در میان مردم جا دارد و شخص غیر اصلح هر کسی می‌خواهد باشد، با هر سابقه‌ای می‌خواهد باشد، حالا سابقه مبارزاتی داشته یا سابقه مبارزاتی نداشته، مهم رعایت صلاحیت اوست در این نظام و در این مسأله، در این جا باید آن شخص مطرح باشد. آن شخصی که صلاحیت دارد و آن صلاحیت را هم اگر چنانچه ما مسائل نفسی را کنار بگذاریم و به دور از اغراض و مسائل جانبی و کثرات اگر بخواهیم توجّه کنیم آن اصلح چندان تشخیص مشکل نیست و اگر انسان بین و بین الله

قلبش را صاف کند می‌تواند او را تشخیص بدهد. این اساس، اساس محوریت در مکاتب الهی است لذا آیات قرآن بر این مسأله تصریح دارد.

نامه‌هایی که مرحوم آقا در همان اوان سنه چهل و دو به این طرف و آن طرف و افراد می‌فرستادند حکایت از همین محوریت دارد. در تمام این نامه‌ها مسأله مهم، مسأله توحید است و محوریت حرکات افراد بر اساس مسأله توحید است. در یکی از نامه‌هایی که برای مرحوم آیت الله میلانی - رحمه الله علیه - که ایشان بسیار مرد خوبی بود، بسیار مرد متقی بود و دور از هوی بود - مرحوم آیت الله میلانی - در یکی از آن نامه‌هایی که برای ایشان می‌نویسند، به طور کلی مطلب را جوری در آن جا، با تمسک به آیات قرآن...؛ ایشان در تمام نامه‌هایشان از آیات قرآن استفاده می‌کردند، در تمام نامه‌هایی که در آن موقع.... مرحوم آقای میلانی ایشان گفته بودند به بعضی از افراد که: در آن زمان تمام نامه‌هایی که می‌آید از هر شخصیتی برای من، من این نامه را می‌خوانم و بعد می‌گذارم کنار ولی تنها نامه‌ای را که همیشه با خود نگاه می‌دارم در جیبم و در هر فرصتی باز می‌کنم و او را مطالعه می‌کنم نامه آقای آسید محمد حسین است که وقتی ایشان برای من نامه می‌دهد این نامه در جیب من هست و تا مدت‌ها هی از هر فرصتی، هر از چند گاهی این را باز می‌کنم و یک نگاهی به نامه می‌اندازم و نیرو می‌گیرم - عبارت ایشان بود - و نیرو می‌گیرم و این نامه هیچ گاه آن تازگی و طراوت خودش را برای من از دست نمی‌دهد. در یکی از این نامه‌هایی که ایشان برای مرحوم آیت الله میلانی فرستادند، اساس حرکت حکومت اسلامی را بر اساس توحید ذکر می‌کنند و در آن جا ایشان می‌گویند که: اصلاً در حکومت اسلامی فرقی بین حاکم و غیر حاکم نیست مگر از باب مسئولیت. یعنی این مسئولیت این مطلب را دارد، فرد دیگر مسئولیت مطلب دیگری را دارد. در حکومت اسلامی بین حاکم اسلامی و بین یک تاجر تفاوت نمی‌کند. یعنی آن حاکم اسلامی وظیفه‌اش اداره مملکت است بر اساس قوانین مسلم و مأخوذ از قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت و بس، همین، این وظیفه حاکم اسلامی است. وظیفه تاجر حرکت دادن جامعه و اقتصاد جامعه بر اساس معیارهای به دست آمده از قرآن کریم و فقه اهل بیت عصمت و طهارت است و بس.

پس ببینید! دو حرکت است. همین طور راجع به طبیبش همین طور، همین جور راجع به مهندسش همین طور، همین طور راجع به سایر اصناف و راجع به سایر حرف‌های همین طور، که اشکال حرکت انسان در حکومت اسلامی مختلف است ولی مآل و آن هدفی که این اشکال به آن هدف اتّجاه دارند، آن هدف می‌شود هدف واحد و به همان مقداری که حاکم اسلامی از اداره جامعه بر اساس مبانی مسلم قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت بهره می‌گیرد و خداوند به او اجر و ثوبه عنایت می‌کند، به همان مقدار یک بقال، یک کارمند، یک فرد جزئی که جزئی‌ترین مسأله از مسائل یک مملکتی بر عهده اوست، به همان مقدار در صورت اتّجاه عملش بر اساس ضوابط بهره می‌گیرد و در این جا هیچ تفاوتی نمی‌کند. روی این جهت - خیلی دقت کنیم - روی این جهت تمام افراد جامعه در حکومت اسلامی، نه بر اساس نقش ظاهر بلکه بر اساس آن اتّجاه و جهت‌گیری

عملشان به سمت آن غایت و به سمت آن هدف که عبارت است از تحقیق حقیقت توحید، بر آن اساس آنها دارای اجر و مزد و پاداش هستند، دیگر نه بر اساس عمل. دیگر وقتی این طور شد طبقات دیگر در حکومت اسلامی از بین می‌رود. بالا و پایین بودن در حکومت اسلامی از بین می‌رود. اختصاص یک طبقه به وزراء، طبقه دوم به نواب، طبقه سوم به عامه مردم، دیگر از بین می‌رود. همه بر سر یک سفره می‌نشینند. آن سفره پر شد، سفره دیگر، آن سفره دیگر پر شد، می‌روند سراغ سفره دیگر. دسته بندی در مرام اهل بیت وجود ندارد، دسته بندی در مکتب اولیاء الهی وجود ندارد.

یکدفعه مرحوم آقا - رضوان الله علیه - در همین جلسات مشهد، جلسات روزهای اعیاد و وفیات در مشهد، این مطلب را ایشان می‌فرمودند. یکی از مسائلی که در این جلسات داشتند این بود که می‌فرمودند: جلسات ما باید بین الطلوعین شروع بشود چون بین الطلوعین وقت افاضه برکات الهی و تقسیم ارزاق است در آن روز و کسی که در بین الطلوعین بیدار باشد از سهمیه رزق آن روز بهره مند می‌شود و کسی که خواب بماند در آن روز سهمیه رزق ندارد. منظور رزق آب و نان نیست، رزق انوار ملکوتی و علوم و اسرار الهی است، این ندارد. پس بنابراین مجلسی که برای اقامه ذکر اهل بیت و احیاء ذکر اهل بیت تشکیل می‌شود، این مجلس باید در بین الطلوعین باشد تا این که استفاده بیشتر باشد. اول طلوع آفتاب ذاکر برنامه خودش را شروع می‌کرد و بعد منبری هم منبر می‌رفت که یکی از آقایان مشهد گفته بود: تنها مجلسی که در مشهد - حتی از مخالفین ایشان بود، این ناقل از مخالفین ایشان بود - می‌گفت: تنها مجلسی که در مشهد ما می‌دانیم برای رضای خداست، مجلس آقای آسید محمد حسین است. اول طلوع آفتاب آغاز می‌شود، هر کسی می‌خواهد بیاید، هر کسی می‌خواهد نیاید، تازه افراد هم بعد زود می‌توانند به کارهایشان برسند، زود تمام می‌شود بعد به کارهایشان می‌رسند. این یک مسأله.

مسأله دیگری که ایشان در آن جا نسبت به این قضیه توجه داشتند اینکه بر خلاف سایر مواردی که ما مشاهده می‌کنیم، در آن مجلس فاصله طبقاتی وجود نداشت. یعنی از همان اول که فرض کنید که ایشان می‌آمدند و جایشان مشخص بود، هر کسی می‌آمد بغل ایشان می‌نشست، چه معمم بود چه غیر معمم. بعد معمم می‌آمد جا نبود، می‌رفت در وسط مجلس می‌نشست. اینی که حتماً معممین باید بیایند در یک طرف بنشینند و سایر افراد در مقابلشان بنشینند در مرام ایشان و مکتب ایشان وجود نداشت، در مکتب انبیاء هم وجود ندارد. وقتی که شخص می‌آمد و دنبال پیغمبر می‌گشت می‌دید که پیغمبری وجود ندارد، همه نشسته‌اند. می‌گفت: ایکم محمد؟ کدام یک از شما محمد است؟ و اشاره می‌کردند. به این کیفیت که اولاً لباسها همه متحدالشکل بود و ان شاء الله امیدواریم که این اتحاد شکل در لباسها بر خلاف لباسهایی که فعلاً متداول هست و از غرب آمده، برگشتش به سنن کفر و اینها هست، همه لباسها برگردد و به لباس رسول الله که ان شاء الله این مسأله اگر نه در آن تصور ما بلکه در حکومت امام زمان ان شاء الله شکل واقعی خودش را به خود می‌گیرد.

لباس افراد باید لباس، لباس روحانی باشد و روحانی نه منظور باصطلاح آن روحانی اصطلاحی که در مکتب نصاری هست که دلالت بر کشیش است، نخیر، شخص عالم دینی، همه افراد باید متحدالشکل باشند، لباسشان یکی باشد، لباس، لباس واحد باشد. در یک روایت من دیدم که پیغمبر اکرم فرمودند که: این اُمّت - عین عبارت دقیق را در نظر من نیست - لایزال یكون امر هذه الأُمَّة یا امر هذا العَرَب. اتفاقاً این مطلب را یکی از همین دانشمندان مصری ظاهراً احمد امین است یا طاها حسین، من در کتابش دیدم، گفته بود که همیشه - این عبارت، عبارت پیغمبر است - که امر این اُمّت همیشه و عرب به صلاح می‌رود تا مادامی که بر سر اینها عمامه است، وقتی که عمامه را - پیغمبر فرمودند - اینها بر زمین بگذارند مسأله اینها رو به اُفول می‌گذارد. مسأله عمامه لباس فقط اختصاص به روحانی نیست، عمامه لباس مرد است، لباس مرد مسلمان است. چطور فرض کنید که الآن کُت و شلوار و اینها به عنوان لباس مرد تلقی می‌شود و زن‌ها یک همچنین لباسی نمی‌پوشند. پوشش زن به یک نحو دیگری است، پوشش مرد به یک نحو دیگری است. پوشش زن به این است که خود را به نحوی متلبّس کند که حَجْم او را و خصوصیات او را از دید نامحرم محفوظ نگهدارد. البته این فقط اختصاص به چادر ندارد، نخیر، غیر چادر هم می‌شود به عنوان یک حجاب کامل برای زنان مطرح باشد و چه بسا در بسیاری از جاها هم راجح باشد، این فقط چادر تنها نیست. همان طوری که زن کت یا شلوار در یک جامعه، جامعه متدین، نمی‌پوشد در این صورت مرد هم باید لباسی داشته باشد که آن لباس برازنده او باشد از نقطه نظر مبانی دینی و نقطه نظر مبانی شرعی. لباسی که مرد می‌پوشد باید لباسی باشد که اگر ناظری متوجّه او شد ذهن او از حال اعتدال خارج نشود. این لباس لباسی است که باید انجام بشود. پس بنابراین لباسهایی که گاهی اوقات افراد می‌پوشند حتّی مردان و حجم ظاهری آنها را در ملأ عام نمایان می‌کند، پوشیدن این لباسها مجوّز شرعی ندارد. باید لباس، لباسی باشد که حتّی برای مرد که حجم او را در انظار زنان به نحوی جلوه بدهد که وسوسه‌ای، خاطره سوئی یا تصوّر غیرصحیحی به ذهن خطور نکند، همان طوری که نسبت به زن مطلب از همین قرار است. اما بهترین لباس چه لباسی است؟ بهترین لباس لباسی است که خداوند آن لباس را اختیار کرده. برای فرض بکنید که افراد در شرایط عادی، حالا در بعضی از شرایط نخیر، ممکن است لباس تفاوت پیدا بکند، در زمستان در بعضی از مناطق به یک نحو دیگری باشد ولی در شرایط عادی به این کیفیت است و همان طوری که از روایات و از اخبار پیداست این لباس همان عمامه است و ردا که فقط اختصاص به روحانی ندارد و همه افراد ان‌شالله هر چه زودتر ما شاهد یک همچنین وضعیتی از هر جهت مناسب در حکومت اسلامی هستیم، حکومت امام زمان هستیم.

در همان موقع یادم است وقتی که مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند یکی از دوستانمان - خدا ایشان را حفظ کند - آقای دکتر سجّادی بود، در منزل ما بود. به من گفت که: فلانی! رو این حساب این مطالبی که امروز آقا می‌گفتند من هم باید عمامه سر بگذارم. گفتم: بله، شما هم باید سرتان بگذارید. گفت: یعنی من با

عمامه بروم بیمارستان. گفتم: چه اشکال دارد؟ با عمامه بروید بیمارستان، موقعی که می‌خواستید بروید اتاق عمل بعد عمامه را در می‌آورید آن لباس اتاق عمل را می‌پوشید، این مسأله‌ای نیست. خود من هم در بیمارستان رفتم، خود من هم در اتاق عمل رفتم، یکی از دوستانمان و شاهد عمل جراحی چشم بودم، خود من رفتم در بیمارستان - با عمامه و قبا که نمی‌شود به اتاق عمل رفت - ما عمامه و قبايمان را کنار گذاشتیم، همان لباس اتاق عمل را پوشیدیم و رفتیم و شاهد عمل بودم. این دلیل نمی‌شود که حالا انسان در هر شرایطی باید که مطابق با همان شرایط باید انجام بدهد؛ چه اشکالی دارد گفتم: شما عمامه سرت بگذار و قشنگ با عمامه و قبا و اینها بروید بیمارستان و اتفاقاً خیلی هم خوشحال شد، پذیرفت، ولی حالا متأسفانه مدتی از آن جریان گذشته ان شاء الله دوباره اگر دستمان به ایشان برسد دوباره این برنامه را اگر خدا بخواهد راجع به ایشان اجرا می‌کنیم.

علی کلّ حال مسأله به این صورت است که در حکومت اسلام محوریت باید بر اساس توحید باشد. مرحوم آقا می‌فرمودند که: خصوصیت مجالس ما این است که در مجالس ما بین روحانی و غیر روحانی فرقی نیست. الآن شما در این جا نگاه بکنید، از این کنار من الآن نگاه می‌کنم، می‌بینم رفقا و دوستان هم در زمره آنها افراد غیر روحانی وجود دارد و غیر عالم - عالم دینی - و هم دوستانی هستند که اینها تک و توک در میان آنها روحانیون هم هستند؛ در وسط مجلس هم همین طور، اینها هم غیر روحانی هستند و هم روحانی و این مجلس، مجلس مورد رضای امام زمان و پیغمبر است. اما آمدن و جدا کردن و حساب و کتابی و تختی و پتویی و متکایی و سایر مسائل را جدا کردن، این جدا کردن ممکن است یک مصالحی برایش هم بشمارند؛ این عزت است و این چه هست و این کرامت است و این یک نحو تبلیغ است و... ولی تمام اینها جان من! این در نزد ارباب عقول خیال نمی‌کنیم محلی از اعراب داشته باشد. مسأله بر اساس چیزهای دیگری می‌گردد. چرا ما راه دور برویم؟ نخیر، بین روحانی و بین غیرروحانی نباید فرق باشد و همه بر سر یک جا. ببینید چقدر مطلب تفاوت پیدا می‌کند، چقدر قضیه عوض می‌شود، چقدر مسأله فرق می‌کند. به همان مقداری که فرض کنید که یک شخص روحانی زحمت کشیده و تلاش کرده و برای خدا و برای احیاء دین بذل جهد و مساعی برای این مسأله به کار برده، افراد دیگر در سایر صنف همین کار را انجام داده‌اند؛ آنها هم درس خوانده‌اند، آنها هم زحمت می‌کشند، آنها هم از هر صنف و از هر طیفی.

اگر مسأله به نیت و به هدف شخص برمی‌گردد که دیگر در آن جا مطلب فرق می‌کند. همان طوری که نیات پاک و ناپاک در یک قشر وجود دارد، آن نیات پاک و غیرپاک در سایر اقشار هم ممکن است وجود داشته باشد، این نمی‌شود باشد. روی این مسأله تنها محوریتی که مرحوم آقا در مجالس خودشان و اقدام‌های خودشان و جریان فعالیت‌های سیاسی خودشان در سنوات چهل و دو و اینها داشتند، آن نکته مهم و اساسی که بر آن نکته تکیه می‌کردند مسأله، مسأله توحید بود. در آن جا می‌فرمودند که: از نقطه نظر شارع و از جهت مبانی

دین بین افراد جامعه در تحقیق مبانی حکومت اسلامی دیگر فرقی نیست. دیگر احترام خاص برای یک عده قائل شدن دون افراد دیگر در آن جا مطرح نیست. همه افراد یکسان هستند. چرا این طور است؟ به جهت اینکه آن پدیده الهی و آن سرمایه‌ای را که خداوند به افراد برای رشد و برای تکاملشان داده است آن پدیده و آن سرمایه که سرمایه فطرت است در همه افراد وجود دارد و بر اساس آن سرمایه و آن پدیده است که خداوند تک تک افراد را مورد خطاب تکلیف قرار می‌دهد. بر اساس همین فطرت است که خدا پیغمبر اکرم را خطاب تکلیف به او می‌کند، امیرالمؤمنین را خطاب تکلیف می‌کند، سلمان را خطاب تکلیف می‌کند، ابوسفیان را خطاب تکلیف می‌کند، معاویه و یزید را خطاب تکلیف می‌کند. چرا خطاب تکلیف می‌کند؟ چون در همین معاویه و در همین یزید که قاتل سیدالشهدا است این سرمایه وجود دارد. اگر وجود نداشت آنها هم مانند بهائم بودند و آنان تکلیف نداشتند. این فطرت و این سرمایه، سرمایه‌ای است که بالسویه بین همه افراد تقسیم شده؛ از عالی و دانی از این سرمایه و موهبت الهی برخوردار هستند، از عالم و جاهل از این سرمایه برخوردار هستند، از ثروتمند و فقیر از این سرمایه برخوردار هستند و چون خطاب تکلیف در جامعه بر اساس فطرت و بر اساس این سرمایه الهی است پس بنابراین آن نکته مهم در آتجاه حرکت جامعه، آن نکته مهم عبارت است از فطرت. لذا قرآن بر فطرت نازل شده است نه بر ظواهر. قرآن بر فطرت تک تک افراد نازل می‌شود. کلمات رسول خدا و ائمه اطهار به فطرت تک تک ما برمی‌گردد. کلمات الهی با فطرت یکایک ما سر و کار دارد. قرآن همان طوری که بر رسول خدا نازل شد، قرآن بر من نازل شده است، بر شما نازل شده، بر تک تک این افراد نازل شده. اگر فقط بر رسول خدا بود چرا من قرآن بخوانم؟ چه استفاده‌ای من می‌برم؟

مانند کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن وصیتی که دارد. وصیت در نهج‌البلاغه که واقعاً وصیت عجیبی است و مِنْ وصیه له علیه‌السلام إِلَى الحسن بن علی فی الحاضرین که واقعاً از معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السلام این وصیت در نهج‌البلاغه است و انسان را در طول تاریخ سیر می‌دهد، با همه افراد جلو می‌آورد و با تمام اصناف انسان را حرکت می‌دهد و تمام اطواری که بر دیگران گذشته، آن اطوار و حالات را در مرآی و منظر انسان قرار می‌دهد کأنّ خود انسان در آن موقعیت وجود دارد، حضور عینی دارد و آن واقعیت را دارد لحاظ می‌کند. این وصیت، وصیت امیرالمؤمنین است اما اگر یک شخصی به امیرالمؤمنین بگوید: اگر این واقعاً وصیت به حسن بود که این قدر زحمت کشیدن نداشت. امیرالمؤمنین چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: این وصیت ظاهرش به حسن است، باطن قضیه و واقعش به شما تک تک افراد شیعیان من است. این وصیت خطابش به فرزند او امام مجتبی است ولی در واقع امام مجتبی که نیاز به وصیت ندارد، امام مجتبی خودش امام است، این وصیت به من و شماست، این عبرت گرفتن از دنیا به من و شماست. در شب بیستم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا در شب بیست و یکم که آن وصیتی را که در نهج‌البلاغه است می‌فرماید: هذه وصیتی لؤلدی و

لِمَنْ بَلَّغَهُ كِتَابِي «این وصیت من هم برای فرزندان من است و هم برای هر کسی که این وصیت من به گوشش بخورد» لذا مرحوم آقا وقتی که در شب بیست و یکم در مسجد قائم، شب احیاء صحبت می‌کردند و این وصیت را می‌خواندند، خطاب به همه ما فرمودند: الآن دیگر نگویید ما دیگر مورد وصایت امیرالمؤمنین نیستیم. این وصیتی را که من الآن بر شما خواندم شما دیگر الآن تکلیف بر ذمه‌تان آمد. امیرالمؤمنین فرموده دیگر، لِمَنْ بَلَّغَهُ «هر کسی که به او برسد» من هم الآن بر شما خواندم. پس از الآن ما مورد وصیت امیرالمؤمنین قرار گرفتیم و در روز قیامت همین امیرالمؤمنین می‌آید جلو من و شما را می‌گیرد و می‌گوید: چرا به وصیت من عمل نکردید؟ این وصیت چیست؟ وصیت به تک تک افراد است. در یک همچنین وضعیتی، این وصیت به فطرت یکایک ما، برخورد می‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با فطرت یکایک از بنی آدم الی یوم‌القیامه دارد حرف می‌زند. حالا آنها در هر شکلی که می‌خواهند باشند؛ زن می‌خواهند باشند، باشند، فطرت دارند، مرد می‌خواهند باشند، باشند، فطرت دارند، کوچک می‌خواهند باشند فطرت دارند، بزرگ می‌خواهند باشند فطرت دارند، فطرت که کم و زیاد ندارد، عالم می‌خواهند باشند فطرت دارند، جاهل می‌خواهند باشند فطرت دارند. تمام افرادی که اسم آدمی و اسم انسان بر آنها قرار می‌گیرد آنها دارای فطرت هستند و مشمول خطاب قرآن و مشمول خطاب تکلیف هستند.

این عبارت است از محوریت توحید. آن فطرت هم چیست ... **فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿الروم، 30﴾** «آن فطرت فطرتی است که خدا بر او قرار داده» فطرت اولی از او تعبیر توحید داریم. فطرت ثانیّه از او تعبیر به نزول اسماء و صفات الهیه در افراد می‌آوریم که آن نزول اسماء و صفات الهیه در افراد موجب می‌شود به واسطه عقل و حجت باطن و ظاهر، برگشت به آن فطرت اولی که عبارت است از توحید بکند. پس محوریت حرکت حکومت اسلامی در میان جامعه باید بر اساس فطرت باشد. این جاست که ایشان در آن نامه‌ای که به رهبر انقلاب در سنه چهل و دو نوشتند در آن جا می‌فرمایند که: اساس توجه شما و خطاب شما در مطالب به جامعه نباید به یک قشر خاص باشد، به تمام افراد جامعه از عالی و دانی باید باشد، از شاه مملکت گرفته تا آن پاسبانی که می‌ایستد، باید مورد خطاب باشد. چرا؟ چون شما به عنوان نماینده رسول خدا و به عنوان مبلغ پیام الهی در این جا این خطاب را دارید به جامعه القاء می‌کنید، نه بر اساس یک قشر خاص. مردم وقتی که به ما نگاه می‌کنند نه بر اساس یک قشر خاص است. الآن وضعیتی به یک نحوی شده که لباس ما با لباس افراد تفاوت دارد، اگر همه متحدالشکل بودند مسأله فرق می‌کرد. الآن مطلب به یک نحوی شده است که ما جدای از جامعه در یک قشر خاص قرار گرفتیم، اما اگر فرض کنید که همه یک لباس داشتند، همه یک موقعیت داشتند، فقط مسأله چه بود، فقط مسأله به علم و اطلاع بر همین مسائل فقهی و مبانی شرعی، چه فقه و چه غیر فقه بود دیگر. پس بنابراین ما باید ببینیم نگاه جامعه و

نگاه افراد نسبت به یک شخصی که متصدی و متولی حکومت اسلامی است چه نگاهی است. بینش افراد در ارتباط با این فرد چگونه بینشی است. التفات کردید؛ اینجاست که مسأله خیلی می تواند تفاوت داشته باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که از طرف خدا مبعوث شد، نه تنها رسول خدا، سایر انبیاء الهی، اولین فردی که آن فرد را مورد خطاب قرار داد سلاطین بودند، حاکم بودند. چون وقتی که حاکم صالح بشود جامعه صالح خواهد شد، وقتی که حاکم فاسد بشود جامعه لامحاله فاسد خواهد شد. پس اولین حرکت انبیاء و رسل الهی مستقیماً متوجه خود حاکم است، مستقیماً متوجه خود آن سلطان است. نامه هایی که پیغمبر برای سلاطین می نوشتند نامه ها همه نامه های من درآوردی نبود، نامه ها نامه های فرض کنید که تصنعی نبود، نامه ها نامه هایی نبود که به دیگران بگویند: ببینید ما نامه نوشتیم و دیدید چه کردند و چه کردند، نه نبود، واقعاً رسول خدا به همان نگاه و به همان دیدی که با سایر صحابه با آن دید و با آن نگاه برخورد می کرد، با سلطان رُم و سلطان ایران و سلطان مصر و حبشه و اتیوپی و یمن و امثال ذلک، با همان کیفیت با آنها برخورد می کرد. یعنی آنها را یک انسان می دید - توجه کنید - آنها را دارای یک فطرت انسانی می دید، آنها را بشر می دید. نه اینکه رسول خدا بیایند حساب را جدا کند: این قرآن و کتاب برای مردم است، آن سلطان هم به درک و به جهنم، ما باید به اینها برسیم، یک نامه فورمالیته و یک نامه تصنعی هم برایش می فرستیم و بعد هم به دیگران می گوئیم دعوتشان کردیم. نخیر، اینجوری نبوده، بینش رسول خدا بینش توحیدی بوده، بینش اولیاء الهی بینش توحیدی است، بین افراد فرق نمی گذارند، همه افراد از این پدیده و موهبت الهی برخوردارند. و چه بسیار کار بجائی کرد رهبر انقلاب - رحمه الله علیه - در آن نامه ای که نوشتند برای یکی از همین رؤسای جمهوری در همین کشورهای روسیه که برای دعوت به اسلام و دعوت به توحید، این بسیار کار پسندیده ای است و ای کاش این مسأله نسبت به سایر افراد هم تحقق پیدا می کرد. التفات کردید؛ همه افراد از نقطه نظر دیدگاه توحیدی، همه افراد قابلیت دارند منتهی دنیا می آید پرده می اندازد، پوشش می اندازد، کارهای افراد برای آنها زینت جلوه می دهد و آنها را از رسیدن به واقع دور می کند. وظیفه کیست که این پرده ها را کنار بزنند؟ وظیفه حاکم اسلامی است. حاکم اسلامی باید بیاید این پرده ها را کنار بزند. افرادی که در اجتماع گرفتار اهواء نفسیه و توغل در کثرات هستند، اینها را بیاید متوجه فطرت کند، اینها را متوجه آن مبانی پذیرفته شده بکند، اینها را متوجه آن حقیقت توحیدی بکند که آن حقیقت توحید نزولش بر همه افراد علی السوی است. آن حقیقت توحید دیگر سلطان و رعیت نمی شناسد، آن حقیقت توحید دیگر بالا و پایین نمی شناسد، همه افراد یکسانند.

همین جعفر طیار می آید از طرف رسول خدا به عنوان پناهندگی و مبلّغ و پیامبر رسول خدا می رود در حبشه با نجاشی سلطان حبشه ملاقات می کند، صحبت می کند، مطلب را عرضه می دارد، نه چماقی به دست می گیرد و نه شمشیری به کار می برد و نه امر و نهی می کند که او را از رسیدن به حقیقت باز بدارد. التفات کردید؛ صحبت با او **إِذْ هَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾** بلند شوید شما دو

تا زینده پیامبری هستید، زینده ابلاغ رسالت هستید، شما دو تا آماده شدید، نفستان آماده شده، با سایر افراد دیگر تفاوت دارید، حالا که تفاوت دارید دیگران را از این نعمت محروم نکنید، دیگران را هم بر سر این سفره بنشانید. بلند شوید! بروید سراغ فرعون، بدترین فرد روی زمین، فرعون است. **إِنَّهُ طَغَى** «طغیان کرده» سر از دایره بندگی بیرون آورده، سرکشی می‌کند. چه کنید؟ **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا** «درست صحبت کنید، منطقی حرف بزنید» باید و نباید به کار نبرید، اگر این طور نکنید چه بر سرت خواهیم آورد، نکنید. لیّن، درست، منطقی؛ جناب فرعون! سلام علیکم! علیکم السلام! ما دو نفر هستیم مانند شما؛ شما چشم و ابرو دارید ما هم داریم، شما دهان دارید ما هم داریم، شما قلب دارید ما هم داریم، آن فطرتی که ما داریم آن فطرت را هم شما دارید، می‌خواهیم مطالب را دو تا بررسی کنیم. درست، خیلی رفیقانه، خیلی ناصحانه و مشفقانه بیاید مطلب را بررسی کنید. **لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى** شاید تذکر پیدا کند، نمی‌گوید حتماً، بالاخره دار، دار امتحان است **لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ** «شاید» این هم فطرت دارد مانند شما، باهاش حرف بزنید، مسائل را باهاش مطرح کنید.

مرحوم آقا در سنه چهل و دو می‌فرمودند: چرا ما نباید برویم با شاه صحبت کنیم. ما باید برویم حرفمان را بزنیم، بگوئیم شما چه می‌خواهید؟ شما می‌خواهید مملکت را به تمدن برسانید، ما می‌خواهیم به بالاتر از تمدن برسانیم، دیگر پس مسأله‌ای نداریم. شما می‌گویید باید مملکت فرض کنید که به تکنولوژی خیلی در سطح معقول برسد، مای آقای طهرانی، آسید محمد حسین می‌گوییم اصلاً مملکت ایران باید به بالاترین تکنولوژی دنیا دسترسی پیدا کند؛ باز هم حرفی دارید؟ می‌گوید نه دیگر، حرفی نداریم؛ شما می‌گویید همه افراد مملکت فرض کنید که باید افراد باسواد و عالم بشوند؟ - حالا نمی‌دانم می‌گفت یا نمی‌گفت، ما این را اطلاع نداریم، حالا ما داریم باصطلاح زبان حال داریم نقل می‌کنیم - بسیار خوب، ما می‌گوییم: اصلاً شعار اسلام **أَطْلُبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ** زگهواره تا گور دانش بجوی، **اطلب العلم ولو بالصّين** - از کلمات پیغمبر اکرم است اهل تسنن هم روایت می‌کنند - «اگر در چین شده باید بروید و تحصیل علم کنید» مکتب اهل بیت هم این را ثابت می‌کند. دیگر بالاتر از این؟ شما می‌خواهید فرض بکنید که به مسائل اخلاقی در جامعه توجه پیدا بکنید، ما می‌خواهیم اصلاً افراد ایرانی به عنوان نمونه در همه دنیا مشخص باشند، بسیار خوب، می‌ایم بنشینیم صحبت بکنیم. منتهی حرفی که ما می‌زنیم این است ما می‌گوییم تمدن باید بر اساس ضوابط اخلاقی تحقق پیدا بکند در جامعه، شما می‌گویید که ضوابط اخلاقی برداشته بشود، بی‌بندوباری باید بیاید، هر کسی آزاد باشد، بسیار خوب، همین هم در دایره قضاوت قرار می‌دهیم، عقلاً را جمع می‌کنیم؛ ای عقلا! این مردم افرادی هستند متدین، عاقل، اهل شخصیت، اهل حیثیت، آیا در جامعه‌ای که بی‌بندوباری وجود دارد، در جامعه‌ای که هزار نگاه ناپاک در آن جامعه وجود دارد، در جامعه‌ای که افراد به طور زننده و تحریک‌آمیز در آن جامعه حرکت دارند و رفت و آمد دارند، آیا در آن جامعه می‌شود به فضائل اخلاقی رسید؟

می شود به آن رشد و تکامل انسانی رسید یا نه؟ همه می گویند: نه. می گوییم: بسیار خوب، شما یک ساعت از وقتتان که می آید در کوچه، یک ساعت از وقتتان را، بالا غیرتاً یک مقنعه ای، چیزی، روی سرتان بیاندازید بعد رفتید در منزل هر چه خواستید در بیاورید، اشکال ندارد. وقتی که وارد کوچه می شوید همانطوری طوری که مرد وقتی که می آید در کوچه، در خیابان، باید به یک وضعیتی باشد، متعارف، به نحوی که اگر غیر از این باشد مورد خود عتاب و مورد سرزنش شما قرار می گیرد، همین توقع را هم ما از شما داریم. آیا در یک جامعه ای که فرد در آن جامعه احساس امنیت کند...؟ ما ساعت یازده شب، مرحوم آقا جلسات دعای ابوحمزه ثمالی داشتند، از مسجد قائم وقتی که می آمدیم در منزل، در بین راه، بین منزل ما تا مسجد قائم هفت دقیقه راه بود، یازده تا مشروب فروشی بود. هفت دقیقه از منزل که بیرون می آمدیم تا مسجد قائم می رسیدیم. درست شد؛ حالا شبها که می آمدیم تو این خیابانها تماشایی بود، تازه درمی آمدند بیرون و می آمدند، متعرض می شدند، دنبال می آمدند، حرف می زدند، گاهی اوقات ما آنها را طرد می کردیم. آیا جامعه با این نحو و با این کیفیت درست است یا نه همه افراد به طور عقلایی و به طور منطقی در آن جامعه زندگی کنند؟ مشروب عقل انسان را از بین می برد، قمار عقل انسان را از بین می برد، مراکز فساد عقل انسان را از بین می برد، نه تنها دین انسان را، عقل انسان را فاسد می کند. پس بنابراین ما می آئیم یک کار را انجام می دهیم، می گوییم: آقا جان! مسائل را ما تقسیم می کنیم، جامعه باید جامعه پاک باشد، جامعه باید جامعه سالم باشد، جامعه باید بستر مناسب برای رشد و تعالی هر فرد دارای شخصیت باید باشد. این جامعه را به این نحوه انجام می دهیم، در منزل و در داخل هر کسی هر کاری دلش خواست کسی کاری ندارد.

در زمان رسول خدا مگر این طور نبود؟ آیا در زمان رسول خدا فحشا به طور صرف و به طور خفاء وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان خلفا، خلفای ثلاثه وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان ائمه که دیگر علی کلّ حال خلافت به دست دیگران رسید. کسی از عمل خلاف در خفاء که جلوگیری نمی کند، آن به عهده خود شخص و بین خدای خودش است. اما رعایت ظاهر حقّ طبیعی و اولیّه هر فرد متمدّن و شهرنشین است در یک جامعه. این شخص باید از حقّ خودش بتواند استفاده کند. ما که نمی توانیم در میان جامعه حرکت کنیم همه اش چشممان را ببندیم، ما که نمی توانیم در جامعه حرکت کنیم و دائماً دچار افکار نامناسب و متزلزل بشویم. افراد ما، فرزندان ما و سایر متعلّقین به ما، اینها همه دارای حقوقی هستند که این حقوق باید به این نحو انجام بشود. این حرف حرف بدی است؟ جا برای صحبت و اعتراض ببینید دیگر باقی نمی ماند. مرحوم آقا می فرمودند که: - در آن موقع - ما باید مکتب خود را به طور منطقی و مشفقانه و ناصحانه به همه افراد عرضه بداریم. ما با تمام رؤسا و سلاطین و رؤسای جمهور دنیا باید مکاتبه داشته باشیم، باید حرف داشته باشیم، باید مطلب ارائه بدهیم. اگر فطرت آنها لعلّ اینکه یک مرتبه جرقه ای بزند و بپذیرد، لعلّ اینکه یک مرتبه این مسأله را بگیرد. چه تفاوتی در این قضیه است با اینکه بیاییم و جلوی این مطلب را ببندیم و سدّ کنیم و خود را در

کناری و دیگران را به کنار دیگر قرار بدهیم. این مکتب، مکتب انبیاء الهی است. مکتب انبیاء الهی بین نجاشی و بین غیر نجاشی فرق نمی‌گذارد. لذا جعفر می‌آید؛ جعفر کیست؟ دست پرورده پیغمبر اکرم است، پسرعموی پیغمبر و دست پرورده اوست. می‌آید در آن جا، دربار نجاشی بیا برو، به اینها کاری ندارد، می‌گوید: اینها همه‌اش ظاهر دنیا است، من با توی نجاشی و با فطرت کار دارم، به این سرستونهایی که در این جاست کاری ندارم، به این پرده‌های کذایی زربفت که در اینجا انداختی کاری ندارم، من با خودت کار دارم، هنوز از فطرت در تو چیزی هست یا نه؟ من با او کار دارم. می‌رود سراغ آن، می‌رود دست روی همان نکته می‌گذارد، همان جا را می‌رود. هنوز باقیست، هنوز آن روزنه باقیست، هنوز آن چراغ دارد سوسو می‌زند. وقتی که این مطالب را می‌شنود با خودش تأمل می‌کند، با خودش فکر می‌کند، می‌بیند مسأله حق است. این جا تا می‌بیند حق است شیطان می‌آید دست به شیطنت می‌زند، آن فرستاده‌ها می‌آیند چه می‌گویند؟ آی جناب نجاشی! شما اینجا نشستید اینها دارند با تو حرف می‌زنند. - می‌بینید؟ جو را شلوغ می‌کنند - جناب نجاشی اینها به چه حقی دارند با سلطان صحبت می‌کنند؟ آن هم که زرنگ است می‌گوید: ساکت! بگذارید ادامه بدهد. شروع می‌کند آیات سوره مریم را خواندن **كهيعص** **مریم، 1** ﴿ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾ **مریم، 2** ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا﴾ **مریم، 3** ﴿مُطَالِبَ رَا مِي بِيْنِد: اِيْنِهَآ چِيْزِهَآيِي اَسْت كِه كَسِي نَمِي دَانَسْت؛ كِه گَفْتِه اَسْت؟ پِيْغَمْبَر گَفْتِه، پِيْغَمْبَر مَا اِيْن اَسْت، پِيْغَمْبَر مَا مِي گُوِيْد: بَايْد فِقْط خِدَاي وَاَحْد رَا عِبَادَت كَرْد، تَثْلِيْث مَعْنَا نِدَارْد، خُود او هَم عِبْد بُود، چِه بُود. نَگَاھ مِي كُنْد بِه فِطْرَتَش مِي بِيْنِد: بَلِه، وَاقِعِيَّتْ هَمِيْن اَسْت، مَا بَرَاي چِه قَائِل بِه تَثْلِيْث شَدِيْم؟ تَثْلِيْث كِه بَا وَحْدَت جُور دَرْنَمِي آيْد، اَشْكَال پِيْدَا مِي شُود، هِي بِيْشْتَر. اَنِهَآ هَم شُرُوع مِي كُنْنْد: آقَا! شَمَا... تا مِي بِيْنِد دَارْد عَوْض مِي شُود صَحْنِه، تا مِي بِيْنِد دَارْد تَغْيِيْر، مِي خَوَاھْد بِه جَاي شَيْطَان مَلَك بِيَايْد دَر جَان نَجَاشِي بَنَشِيْنْد، اَن هَم مِي بِيْنِد دِيْگَر، مُوَظَب... بِه جَاي شَيْطَان و كَثْرَات دَارَنْد مَلَائِكِه مِي آيْنْد قَلْب او رَا پَر كُنْنْد، اِيْن اَز اَن طَرَف شُرُوع مِي كُنْد؛ آي! بِي احْتِرَامِي بِه شَمَا شُدِه، آي! بَر عَلِيْه شَمَا حَرْف شُدِه، آي! نَسْبَت بِه فُلَان اِيْن رَا گَفْتَنْد، آي! اِيْشَان دَر اِيْنْجَا مَدْعِي شَدَنْد، آي! اِيْشَان دَر اِيْن جَا دَم اَز خُودشَان مِي زَنْد، آي! اِيْشَان دَر اِيْنْجَا رِعَايَت.... اِيْنِهَآ چِيْه قَضِيَّه؟ آقَا! حَرْف دُرُوع اَسْت بَگُو دُرُوع اَسْت دِيْگَر، چِرَا جُو دَرَسْت مِي كُنِي؟ دُرُوع اَسْت بَگُوِيْد دُرُوع اَسْت، رَاسْت اَسْت، رَاسْت اَسْت. دَم اَز خُودشَان مِي زَنْد و چِرَا اَز دِيْگَرَان اَسْم نَمِي آوَرَنْد و... اِيْن حَرْفِهَآ چِيْه؟ اِيْنِهَآ هَمِه حَرْف اَنِهَآسْت. تا مِي بِيْنِد نَجَاشِي دَارْد مَسْأَلِه بَرَايْش تَغْيِيْر پِيْدَا مِي كُنْد شُرُوع مِي كُنْد: اِيْنِهَآ بِه اَلِهه مَا تُوْهِيْن كَرْدَنْد، اِيْنِهَآ مَرْدَم رَا شُورَانْدَنْد. مِي گُوِيْد: كَرْدَنْد كِه كَرْدَنْد، حَرْفَشَان دَرَسْت اَسْت، اِگَر حَرْف اِيْنَسْت كِه اِيْن حَرْف دَرَسْت اَسْت، اِگَر مُطَلَب دِيْگَر اَسْت بَگُوِيْد. بِيْنِيْد چَقْدَر تُوْحِيْد وَاقِعاً رُك اَسْت، چَقْدَر تُوْحِيْد بِي بَاك اَسْت و چِه قَدْر صَرِيْح اَسْت و چَقْدَر رُو دَر بَايَسْتِي نِدَارْد. نِيَاز بِه پَنِهَان كَارِي نِدَارْد، نِيَاز بِه تَأْوِيْل نِدَارْد، نِيَاز بِه تُوْجِيْه نِدَارْد، نِيَاز بِه اخْفَاء نِدَارْد، نِيَاز بِه گُول زَدَنْ و فَرِيْب دَاْدَنْ نِدَارْد. اَمَّا دَر سَايَر مَكَاْتَب پَر اَسْت اَز تُوْجِيْه، پَر اَسْت اَز تَأْوِيْل، پَر اَسْت اَز زَد و بَسْت، اِيْن رَا گَرَفْتَنْ، اَن رَا گَرَفْتَنْ، شَايِعِه دَرَسْت كَرْدَنْ، جُو دَرَسْت

کردن، اما در مکتب توحید این نیست؛ آقا! مطلب ما اینست می‌خواهید بپذیرید، می‌خواهید نپذیرید، خداحافظ شما. خیلی راحت، بدون هیچ گونه.... آقا مسأله این است، آقا فلان مطلبی را که شما نوشتید به فلان کس برمی‌خورد. برمی‌خورد که برمی‌خورد، مگر دروغ است؟ بیاید خودش را درست بکند بهش برنخورد، نیاز به این مسائل ندارد.

مرحوم آقا آمدند یک کتاب نوشتند، چند سخنرانی داشتند، وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلامی. ایشان در آن کتاب گفتند: ما به حضرت آیت الله خمینی این را گفتیم، ما به ایشان این را گفتیم. یا اینکه بیایند و بگویند: آقا! این مطلب دروغ است، این مطلب خلاف است. این یک حرف دیگر است، این دیگر جا، جای اثبات دارد. به جای این مسأله ما بیاییم چکار کنیم؟ مطلب را جور دیگری بررسی کنیم؛ شما که هستید که به آیت الله خمینی حرف زدید؟ شما اصلاً چکاره هستید که دارید خودتان را مطرح می‌کنید؟ مگر نگفتند؟ مگر در مجلات پخش نکردند؟ خود من در یک مجله‌ای خواندم: ایشان چکاره هست که بیاید نسبت به ایشان فرض بکنید این مطلب را بگوید؟ بنده خودم در کتابی که از آقای مطهری پخش شد - بروید نگاه کنید - در آن کتاب است که ایشان می‌گویند: من در این نامه به آقای خمینی این مطلب را گفتم. حالا ما باید به ایشان اعتراض بکنیم که چرا شما این حرف را زدید؟ نخیر، یک عالم دینی است، یک دانشمند دینی است، دارد به یک عالم دینی دیگر مطلبی را مطرح می‌کند، خیلی عادی است. چطور نسبت به آقای مطهری مسأله مطرح نمی‌شود؟ کتابش هست، بروید نگاه کنید. من به ایشان این مطلب را تذکر دادم اصرار هم کردم و چه و چه. یک مسأله عادی است. اما وقتی که یک شخصی مثل علامه طهرانی، این بلند می‌شود می‌آید کتاب می‌نویسد و دارد مسائل واقعی و اصیل اسلامی را دارد مطرح می‌کند چه می‌شود قضیه؟ می‌شود قضیه همان قضیه نجاشی؛ آقا! اینها آمدند دارند با شما صحبت می‌کنند، شما سلطان هستید و اینها دارند با شما حرف می‌زنند، شما اجازه می‌دهید به شما حرف بزنند؟ چه کسانی این کارها را انجام می‌دهند؟ همین افرادی که همین پایین‌ها، به مراتبی پایین‌تر پایین که اصلاً فرض کنید که شاید اصلاً هیچ وجه اجتماعی هم نداشته باشند. شلوغ کردن و جو درست کردن و... اینها چیست؟ مشخص است دیگر آن تا چه حد نسبت به مسأله....

من حتی شنیدم که یکی از آقایان (یک شب، شب احیاء بود و ما رفته بودیم برای احیاء در مسجد قائم، مرحوم آقا در مشهد بودند) بالای منبر در مسجد قائم به مرحوم آقا اعتراض و اهانت و کنایه و اینها که: بله، بعضی‌ها ادعای عرفان می‌کنند و هی دم از من و من می‌زنند، من این را گفتم، من آن را گفتم!! پس بگویند چه؟ ما گفتیم، ما این را گفتیم؟ من گفتم دیگر، ما به فلان آقا این حرف را زدیم. التفات می‌کنید؛ وقتی که شما خبر از نیت یک همچنین شخصیتی ندارید که آیا این نیت بر اساس اتّجاه الهی است یا بر اساس خودیت است - جناب آقای آخوند! - به چه ملاک شرعی شما یک شخصیتی را مورد اتّهام قرار می‌دهید و یکی از این دو وجه محمل را بر این کیفیت حمل می‌کنید؟ چرا؟ اصلاً ما می‌گوییم این جای دارد احتمال است، اصلاً

نمی‌گوییم ایشان اصلاً فقط مقصودشان بیان مسأله است، نه، می‌گوییم احتمال دارد که در این مطالب منظور مطرح کردن خود ایشان هم باشد، ما این احتمال را می‌دهیم، تا وقتی که برای ما ثابت نشده است تعیین یکی از دو طرف احتمال آیا شرعاً می‌توانیم یک مؤمنی را منتسب به یک مسأله خلافی کنیم؟ پس معلوم می‌شود شما دارید کار خلاف شرع می‌کنید. مضافاً به اینکه اصلاً سالبه به انتفاء موضوع است. ما این حرف را رفتیم به ایشان زدیم، ایشان هم یک حرفی به ما زدند. این به آن در، چیز نیست که حالا آدم بیاید روی این مطلب بیاید فرض کنید که.... اختلافی هست، اختلاف سلیقه است، یک شخص این جور تشخیص می‌دهد، یک شخص یک جور دیگر تشخیص می‌دهد. ما که معصوم نیستیم. آنچه که معصوم است فقط چهارده نفر بودند و تمام شد و رفت. البته چهاردهمین آن فعلاً سایه‌اش بر سر ما حضرت بقیه‌الله هست. اما معصوم امام زمان هست و بس، تمام شد. کسی به غیر از امام زمان معصوم نیست. بالا برویم پایین بیاییم جز اینکه خود را و دیگران را به زحمت بیاندازیم هیچ چیزی عاید ما نخواهد شد. پس بهتر است بیاییم خیلی صریحاً اعتراف کنیم. معصوم امام زمان است و بس، تمام شد.

این محوریت می‌شود، محوریت توحید. لذا مسأله مهم بر اساس محوریت توحید، فراموش نکنید تمام صحبت‌های ما راجع به مبانی حکومت اسلامی بر محوریت توحید - همان طوری که عرض شد - می‌گردد. یکی از آن آثار و تبعات محوریت توحید این است که همچون انبیاء و رسل الهی که نسبت به تمام افراد که اسم آدمی بر آنها می‌گذارند و اسم بشر، انسان تمام افراد را با دید توحید نگاه بکند و رسالت تبلیغ مبانی اسلام را به همه افراد به نحو یکسان در نظر بگیرد، نه اینکه یکی از دایره بیرون کند، یکی را داخل در دایره قرار بدهد. خود را برتر از دیگران ببیند، دیگران را زیر دست ببیند، مقام مقام آمریت باشد، مقام مقام ناهویت باشد. نخیر، مسأله، مسأله یکسان بودن است.

نمی‌دانم این مطلب را خدمتتان عرض کردم یا نه؟ حالا تذکرش هم اشکالی ندارد. مرحوم آقا چشمشان ناراحتی پیدا کرده بود، آن ناراحتی چشم و ناراحتی دُکلمان، پرده شبکیه‌شان پاره شده بود. من در خدمت ایشان آمدم طهران، به اتفاق یکی از دوستان از آن دکتر وقت گرفتیم که باصطلاح برویم و ایشان را معاینه کند. رسیدیم تا دم بیمارستان من دیدم آن شخص، یکی از دوستان پیاده شد و رفت در بیمارستان. مشخص بود که منظور اینست که زودتر برود و ایشان را مطلع بکند و ایشان کمتر صدمه ببینند. تا ایشان پیدا شد ایشان به من فرمودند: آسید محسن! فوراً برو به ایشان بگو اگر بخواهند یک کلمه حرف بزنند - التفات می‌کنید - اگر بخواهند یک کلمه حرف بزنند که نوبت مرا از نوبت یک مریضی که در اینجا هست به جلو بیاندازند، من در بیمارستان نمی‌روم و الآن برمی‌گردم منزل. این در یک وضعیتی بود که ایشان شبکیه‌شان پاره شده بود و ایشان حرکت هم نمی‌بایست بکند. من رفتم به فلانی گفتم: می‌خواهی چکار بکنی؟ گفتم:.... گفتم: نه نه! خیلی

کار خراب است، صدایتان در نیاید. برگشتم به آقا گفتم: آقا! مملکت امن و امان است بفرمایید، هیچ مسأله‌ای نیست. رفتیم در آن جا؛ مریضها بسیار آمده بودند، از این طرف، از آن طرف، بسیار آمده بودند. با مرحوم آقا رفتیم نشستیم، یک گوشه هم نشستیم، جایی خالی نبود، چون همه نسبت به آن اطاق انتظار و آن اطاقی که طبیب بود، طبیبهای متعددی بودند، آنجا ازدحام کرده بودند، فقط جای خالی یک گوشه بود، آن هم به طور مثلث تمام می‌شد. ما رفتیم آن گوشه که اصلاً اگر هم کسی می‌آمد بیرون ما را هم نمی‌دید. یک ساعت نشستیم، یک ساعت تمام ما نشستیم در آنجا. دستیار ایشان، همان پزشک مذکور، آمد بیرون، مشخص بود، نگاه کرد: یک همچنین شخصی نیامده؟ قرار بود بیاید، دیر کرده. گفتند که: بله، یک آقایی با دو نفر آمدند، با دو سه نفر آمدند. آمد نگاه کرد و همین که نگاه به آقا کرد - چهره ایشان مشخص بود - گفت: شما طهرانی هستید؟ گفت: آقا چرا نیامدید؟ من گفتم که: صبر کردیم تا اینکه مریضها، آنهایی که زودتر آمدند، آنها به نوبتشان برسند. این آمد بیرون به اتفاق دکتر سجّادی با همدیگر آمدند. حالا این ایستاده بود، دکتر سجّادی فقط داشت به آقا نگاه می‌کرد، اصلاً زبانش بند آمده بود، همین طور نگاه می‌کرد. التفات می‌کنید؛ در حالی که من از خود ایشان مطالبی راجع به دیگران شنیدم که اصلاً نمی‌توانم دهان باز کنم. راجع به خیلی از افراد. این همین طور به آقا مات شده بود. بعد ایشان گفتند: آقا سلام علیکم! حالتان خوب است؟ چرا نگاه می‌کنید؟ هیچ، سرش را انداخت گفت: بفرمایید. هیچ حرفی نزد. فقط گفت: بفرمایید. دیگر آمد و معاینه کرد و اینها و بعد بالآخره آثار و رفتار ایشان کار خودش را کرد و حسابش را رسید. بعد به من ایشان گفت، گفت: فلانی! به عُمَرَم به یک همچنین عالمی تا به حال برخورد نکردم. التفات می‌کنید؛ این می‌شود اخلاق انبیاء. این می‌شود اخلاق انبیاء و در همه موارد باید این طور باشد.

چندی قبل، دو سه سال پیش بود، دو سال پیش، من مشرف شدم به زیارت علی بن موسی الرضا. موقعی که وارد کفشداری شدم که نعلین خودم را بدهم، دیدم که خیلی شلوغ است - ظاهراً شب جمعه بوده - خیلی شلوغ است و ما چند مرتبه کنار ایستادیم. یک مرتبه یک نیتی در من پیدا شد؛ اگر من خودم را ارائه بدهم به آن کفشداری که حالا معمم هستم و فرض کنید که روحانی هستم، شاید بگوید که آقا فرض کنید که کفشتان را لطف بفرمائید و فلان. تا گفتم، گفتم که: یعنی چه؟ من با این افرادی که در اینجا هستند - التفات می‌کنید؛ شیطان در همان حرم می‌آید سراغ آدم، خیال نکنید، شیطان هست، می‌آید در آنجا می‌خواهد این زیارت را بگیرد خرابش کند، متوجه باشید - بعد با خودم گفتم: بین تو و بین اینها که منتظر کفشند چه فرقی می‌کند؟ هر دو تایتان زائر امام رضا هستید، لعل این که آن قُربش و موقعیتش به امام رضا خیلی نزدیک‌تر از تو باشد و قطعاً هم همین طور است، بی‌برو برگرد، فقط ظاهر آراسته ما را مردم می‌بینند و همان طوری که اینها الآن ایستادند، تو هم یک کناری بایست، صبر کن، وقتی کفشها را دادند بر طبق نوبت. این یکی؛ دوم این که: کسی که وارد کفشداری امام رضا می‌شود، وارد حرم امام رضا می‌شود، حالا چه در کفشداری بایستد یا برود

خودش را به ضریح بچسباند. این مهم است. کسی که قصد زیارت علی بن موسی الرضا را کرده است دیگر زائر است. از منزلش حرکت می‌کند دیگر زائر است، در کفشداری که هست زائر است. ما می‌خواهیم برویم خودمان را به حرم برسانیم، کفشداری را جدای از آن جا فرض می‌کنیم. این خلاف است. کفشداری امام رضا با حرم امام رضا که همان ضریح است، آن یکی است تفاوت نمی‌کند. به آن مقداری که ایستادی منتظر کفشداری، به همان مقدار در حسابت می‌نویسند، هیچ فرق نمی‌کند و شاید بیشتر هم بنویسند. این مسائل، مسائل خیلی دقیقی است.

دیگر عرض کنم که فرصت دارد تمام می‌شود و طبعاً رفقا هم خیلی خسته شدند و ان شاء الله که امیدواریم خداوند این مبانی و این حقایق را در ما تحقیق کند و در ما بوجود بیاورد و از آن آثار و برکات توحید محض که فقط و فقط در انحصار معصومین علیهم السلام است و اولیاء خاصه خود ما را هم پر نصیب بفرماید.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ

مُحَمَّد